



انترناسیونال

۷۵ ضمیمه

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker-communist Party of Iran

سه شنبه، ۴ اسفند ۱۳۸۳، ۲۲ فوریه ۲۰۰۵

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



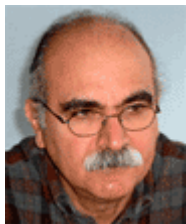
منصور حکمت

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com

سردبیر: محسن ابراهیمی



آرایش جدید نیروها و موقعیت حزب نگاهی به صفحه شطرنج سیاسی در ایران

حمید تقوایی

را به آتش کشیدند. از همان قدم اول معلوم شد این یکپارچه و یکدست شدن دردی از جمهوری اسلامی را دوا نمیکند. رژیمی که قرار بود با بیرون کردن دو خرداد میخس را محکم تر بکوبد و بر اوضاع مسلط تر بشود هنوز عرق انتخاباتش خشک نشده و رای شماری ها به آخر نرسیده در چندین شهر با شورش مردم مواجه شد. و از آن زمان اعتراضات کارگری در کارخانه های مختلف در سطح وسیعتر و تعرضی تر از گذشته ادامه داشته و رو به رشد بوده است. مبارزه پرستاران و معلمان هم همینطور. قبل از ۱۸ تیر رژیم برای مرعوب کردن جامعه تلاش زیادی کرد، اما این تمهیدات دیری نپایید. خیزشهای شهری در شهرهای شمال ادامه پیدا کرد و مبارزات کارگری و دانشجویی به شکل رادیکال تر و تعرضی تری از سر گرفته شد. در جریان هخا، یک کاریکاتور و مضحکه سیاسی اعلام کرد با چهار صد هواپیما به ایران میروند و قدرت را میگیرند، به مردم هم گفت با لباس سفید و با دسته گل بخیا بان بیایند. نتیجه چه شد؟ جامعه، بخش پیشرو و معترض مردم، نه در خانه نشست، نه لباس سفید پوشید، نه به کسی گل داد. در محلات تهران با بنر و پرچم سرخ

میکردید، صحنه کاملاً متفاوتی را میدیدید. این تفاوتها کدام است؟
جمهوری اسلامی: یکپارچه اما ضعیف تر!
جمهوری اسلامی با انتخابات مجلس هفتم یکدست شد. جناح راست دو خرداد را رسماً از مجلس بیرون انداخت، و همه اهرمهای قدرت را در دست گرفت. خیلی از ناظرین و مفسرین سیاسی اینطور فکر میکردند که جمهوری اسلامی بعد از این تحول قوی تر خواهد شد و سلطه و ارعاب و سرکوبگریش بر

با پیش رفت جنبش سرنگونی و مبارزات مردم تناسب قوا و نیرو های سیاسی کلا در جامعه عوض می شود. شاخص هایی که برای دسته بندی نیروها تا آن مقطع بکار میرفت مثل سرنگونی طلبی و یا اعتقاد به استحاله و اصلاحات تدریجی، اینکه چه نیروئی ضد جمهوری اسلامی است و چه نیروئی خواهان استحاله و حفظ رژیم است و غیره، این معیارها عوض می شود و یک صفتی جدیدی خواهیم داشت که شاخص اش می شود وضع انقلاب و مبارزه مردم. و نیروها بر این مبنا که نسبت به انقلاب چه موضعی دارند به یکدیگر دور و یا نزدیک میشوند، و کمپ ها و اردوگاه های جدیدی تشکیل می شوند.

جامعه بیشتر و محکم تر میشود. اما عکس این اتفاق افتاد. انتخابات هنوز تمام نشده شورشهای شهری در اعتراض به نتایج انتخابات شروع شد، بر بستر و با این محمل که انتخابات قبول نیست و صندوق سازی رای سازی شده مردم به خیابانها ریختند و مراکز دولتی

تحقق پیوسته است و به واقعیتی در برابر چشم همگان تبدیل شده است. موضوع بحث امروز من اساساً این است که می خواهم به اوضاع سیاسی ایران، که میتوان آنرا به یک صفحه شطرنج تشبیه کرد، بر اساس تحلیل کنگره چهارم نگاهی بیندازم و در این چارچوب جایگاه و نقش عوامل دخیل در این اوضاع، و یا مهره های این شطرنج سیاسی را، از خود جمهوری اسلامی گرفته تا هیات حاکمه آمریکا و دول غربی و تا نیروهای اپوزیسیون ملی - مذهبی و نیروهای اپوزیسیون راست

و بالاخره جنبش سرنگونی طلبانه مردم و جنبش چپ و حزب کمونیست کارگری بررسی کنم. به نظر من هر یک از این عوامل را در نظر بگیرید می بینید یک تغییر اساسی و کیفی پیدا کرده اند. بطوریکه اگر این یکماه پیش به صفحه شطرنج سیاست در ایران نگاه

که نسبت به انقلاب چه موضعی دارند به یکدیگر دور و یا نزدیک میشوند، و کمپ ها و اردوگاه های جدیدی تشکیل می شوند. و بعد قطعنامه در بندهای دیگری می گوید که این نیرو هایی که در مقابل انقلاب دور هم جمع می شوند موانع و ایستگاه هایی بر سر حرکت مردم تعریف خواهند کرد و شروع می کنند به اینکه با هر تحولی و با هر نقطه عطفی بگویند مبارزه تمام شد، بخانه بروید، راه چیز دیگری است. هویت و وجه اشتراک این نیروها ضمیمت با انقلاب است و

بیشتر همین عامل آنها را دور هم جمع می کند و در یک کمپ قرارشان میدهد تا نوع برخوردشان به جمهوری اسلامی و یا هر عامل دیگری. امروز وقتی نگاه می کنید می بینید کاملاً آنچه که یکسال و اندی قبل یک پیش بینی بود امروز به

این نوشته بر مبنای سخنرانی هائی که در ماه گذشته تحت عنوان "تحولات سیاسی در ایران و موقعیت حزب" در شهرهای استکهلم و گوتنبرگ سوئد ایراد شد، تنظیم شده است.

اجازه بدهید بحث را از آن تحلیلی شروع کنم که در کنگره چهار، حزب ما مطرح کرد و در قطعنامه "حزب کمونیست کارگری و چشم انداز انقلاب در ایران" منعکس شده است. این کنگره در دسامبر ۲۰۰۳ تشکیل شد. یکی از تره های پایه ای این تحلیل و یک بند اصلی قطعنامه در مورد چشم انداز انقلاب اینست که با پیش رفت جنبش سرنگونی و مبارزات مردم تناسب قوا و نیرو های سیاسی کلا در جامعه عوض می شود. شاخص هایی که برای دسته بندی نیروها تا آن مقطع بکار میرفت مثل سرنگونی طلبی و یا اعتقاد به استحاله و "اصلاحات تدریجی"، اینکه چه نیروئی ضد جمهوری اسلامی است و چه نیروئی خواهان استحاله و حفظ رژیم است و غیره، این معیارها عوض می شود و یک صفتی جدیدی خواهیم داشت که شاخص اش می شود وضع انقلاب و مبارزه مردم. و نیروها بر این مبنا

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بدنبال پاسداران گذاشتند و شعار دادند سوسیالیسم پیا خیز برای رفع تبعیض! و بعد هم ادامه همین جریان به شورش شوش و ممسنی انجامید! جمهوری اسلامی ظاهرا قویتر شده بود و کاریکاتوری از راست جامعه هم پرییده بود وسط میدان و گرد و خاک میکرد، اما نتیجه چه بود؟ قدرتمندی بیشتر چه جامعه!

مساله اپوزیسیون راست و چپ و مبارزه مردم را در سر جای خودش بررسی میکنیم. اما تا آنجا که به موقعیت جمهوری اسلامی مربوط میشود می بینیم کاملا نقطه مقابل آن انتظار و تصویری است که بسیاری از ناظرین بعد از انتخابات از رژیم بدست میدادند. رژیمی که یکپارچه از انتخابات خارج شده بود، جناح صریحا و رسما طرفدار اعدام و شلاق و سنگسار و سرکوب و شکنجه اش، جناح ولی فقیه همه چیز را در دست گرفته بود، و قرار بود محکم تر از قبل بکوبد و بزند و ببندد، ضعیف تر و مستاصل تر در برابر مردم معترض قرار گرفت.

از سوی دیگر موقعیت رژیم در رابطه با غرب هم به جایی نرسید. قرار بود جمهوری اسلامی تثبیت شده سری توی سرها در بیاورد. ابتکار سیاست خارجی و رابطه با آمریکا را مدتها قبل از انتخابات مجلس جناح راست بدست گرفته بود. اما در این عرصه هم مساله فرقی نکرد و چیزی عاید جمهوری اسلامی نشد. چه در رابطه با اروپای واحد و چه آمریکا تلاشهای رژیم برای تثبیت موقعیتش بجایی نرسید و امروز می بینیم به سطح بحرانی و حادی رسیده است. بطور خلاصه در دوره بعد از انتخابات موقعیت حکومت اسلامی چه در صحنه سیاست داخلی در مقابل جنبش اعتراضی مردم و چه در مقیاس بین المللی ضعیف تر و وخیم تر شده است. حالا ببینیم وضع دیگرمهره ها در اپوزیسیون رژیم در چه حال است.

رفراندوم: حلقه اتصال یک صف به هم ریخته

در اپوزیسیون رژیم، علاوه بر جنبش چپ که بعدا به آن میپردازیم، دو جنبش راست و ملی-مذهبیون را داریم که مشخصا به ترتیب با

سلطنت طلبان و دو خردادیهها مشخص میشوند. قبلا، زمانی که دو خرداد هنوز از رژیم اخراج نشده بود، اپوزیسیون راست، ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی، سرنگونی طلب بود و دو خرداد استحالته چی بود. اما امروز با این متر هیچ چیز را نمیشود اندازه گرفت.

امروز صف اپوزیسیون راست و ملی مذهبیون کاملا در هم ریخته است. مرزبندیهای قبلی به هم ریخته. سلطنت طلب هایی هستند

نیست، رژیم مذهبی و یا شاهنشاهی مهم نیست، سیستم مهم است. آن که می گوید اسلام باید از دولت جدا باشد مثل آقای سروش و آقای گنجی میخواهد نظام را حفظ کند، رضا پهلوی هم که از خیر تاج و تخت میگردد، می گوید نظام باید حفظ شود. و این را نه شاید دورنگری آگاهانه، بلکه غریزه طبقاتیشان ایجاب میکند.

آیا این نیروهائی که از تغییر قانون اساسی دم میزنند یکبار به

بجان خودشان افتاده اند، چرا دو خردادی ها بجان خودشان افتاده اند. صف بهم ریخته مغشوشی که دست و پای خودشان را لگد می کنند.

اما رفراندومچیهای ما با تمام این پریشانیهها و بهم ریختگی ها خوب میدانند چه میکنند. رفراندوم طرحی از سر حماقت نیست، از سر استیصال است. این صفی است که يك فصل مشترک اساسی دارد. و آن فصل مشترک را مدام همه شان تکرار میکنند: انقلاب خشونت

اما رفراندومچیهای ما با تمام این پریشانیهها و بهم ریختگی ها خوب میدانند چه میکنند. رفراندوم طرحی از سر حماقت نیست، از سر استیصال است. این صفی است که يك فصل مشترک اساسی دارد. و آن فصل مشترک را مدام همه شان تکرار میکنند: انقلاب خشونت است. مقابله با انقلاب وجه مشترک این صف بهم ریخته است و از آقای حجابیان تا آقای سازگارا تا آقای داربوش همایون تا آقای رضا پهلوی تا کشتگر تا فرخ نگهدار تا تمام ملی مذهبیون و تمام سلطنت طلب ها در این دوره ترجیح می دهند که سر این وجه مشترکشان دور هم جمع بشوند.

سنگسار و اعدام و کشتار رژیم در همین چارچوب افشای قوانین جمهوری اسلامی اشاره کرده اند؟ يك بار به کمپینهای ما علیه سنگسار و اعدام حاجیه ها و افسانه نوروزی ها و شهلا جاهد ها پاسخ مثبت داده اند؟ مگر هدفشان تغییر قانون اساسی نیست؟ چرا یکبار بر این جنایات در همان چارچوب لزوم تغییر قانون اساسی انگشت نیکیگذارند؟ چرا نمیگویند رژیمی که کودک اعدام میکند و به صورت

است. مقابله با انقلاب وجه مشترک این صف بهم ریخته است و از آقای حجابیان تا آقای سازگارا تا آقای داربوش همایون تا آقای رضا پهلوی تا کشتگر تا فرخ نگهدار تا تمام ملی مذهبیون و تمام سلطنت طلب ها در این دوره ترجیح می دهند که سر این وجه مشترکشان دور هم جمع بشوند. قبلا این وجه مشترک را داشتند ولی آنقدر مهم نبود که چسبشان باشد. آن شاه خودش را می خواست. این هم می گفت جمهوری

که شاه را کنار گذاشته اند، دو خردادی هایی هم هستند که اصلاحات درون حکومتی را کنار گذاشته اند و پرچم سومی حول رفراندوم بلند کرده اند که گویا نه دو خرداد است و نه سلطنت طلب. هم این است و هم آن و هم هیچ کدام. صفی تشکیل شده که در نگاه اول بهم ریخته و درب و داغان به نظر میرسد. حرف دیروز خودشان را رد می کنند. خودشان به خودشان حمله می کنند. شاهی است که دیگر شاه

انقلاب حرکتی سلبی و انتقادی است. سؤال اینست که احزاب و نیروهای سیاسی اپوزیسیون، که معمولا در شرایط انقلاب به تعدادشان و مخالفت خوانیهایشان افزوده میشود، بمیدان می آیند که خصالت سلبی انقلاب را عمیق تر و رادیکال تر و بنیادی تر کنند و یا بر عکس میخواهند در برابرش بایستند، کند و سطحی اش کنند و به کمترین تغییرات قانعش کنند؟

زنان اسید میپاشد و دست قطع میکند و بر جرتقیل بدار میکشد باید قانون اساسی اش را عوض کرد و حقوق بشری کرد؟ نمیگویند چون مساله شان اینها نیست. اینها مسائل مردم انقلابی است و علم قانون اساسی بلند شده تا جلوی همین انقلاب را سد کند. اتفاقی که افتاده است همانست که در کنگره چهارم پیش بینی میکردیم، ایجاد صفتبندیهای جدید در برابر مبارزات مردم و برای پیشگیری انقلابی که در راهست.

از زاویه دیگری که به مساله نگاه کنید میبینید اساس این صفتبندی درجه و عمق نقدی است که نیروهای مختلف اپوزیسیون به

اسلامی باید بماند و ولایت فقیه اش باید برود. همیشه اینها ضد انقلاب بوده اند. منتهمی ضد انقلاب در دوردست، به خودش اجازه می دهد و می تواند با شاخص ها و معیار های دیگری هویت سیاسی خودش را تعریف کند و یارگیری کند و جبهه بسازد. اما ضد انقلابی که انقلاب در چشم انداز نزدیکش و در چند کیلومتری اش قرار گرفته دیگر این اجازه را ندارد، دیگر این تفنن را ندارد و این آزادی انتخاب را ندارد. حالا دیگر مجبور است در مقابل چیزی که می داند امروز فردا اتفاق می افتد و بر سر منافع پایه ای تری با رقبای دیروز متحد و هم جبهه شود. دیگر تاج و عمامه مهم

کسی نیست و از آن طرف آخوندی است که اصلا مذهبی نیست. امام جمعه ای است که از جدایی مذهب از دولت صحبت می کند. و از آن طرف سلطنت طلبی است که اصرار دارد احترام مذهب را حفظ کند. کسی مثل شیرین عبادی پیش می آید که هم بانوی ایران زمین است و هم بانوی اسلام، اما طلوع نکرده افول میکند و خیرش به هیچکدام نمیرسد. صف در هم ریخته ای که شاخص ضد رژیمی اش گم شده.

رفرمیست هست، رفرمیست نیست. سرنگون طلب هست، سرنگون طلب هم نیست. و مردم می مانند که اینها چی دارند می گویند. چرا بهم ریخته اند. چرا سلطنت طلب ها

وضعیت موجود دارند. سؤال اینست که این نقد و نفی تا چه حد عمیق و رادیکال است. تا چه حد در واقعیت رخنه میکند و عمیق میشود، و چه چیزی را و تا کجا میخواهد نفی کند و تغییر بدهد؟ انقلاب حرکتی سلبی و انتقادی است. سؤال اینست که احزاب و نیروهای سیاسی اپوزیسیون، که معمولا در شرایط انقلاب به تعدادشان و مخالفت خوانیهایشان افزوده میشود، بمیدان می آیند که خصالت سلبی انقلاب را عمیق تر و رادیکال تر و بنیادی تر کنند و یا بر عکس میخواهند در برابرش بایستند، کند و سطحی اش کنند و به کمترین تغییرات قانعش کنند؟

امروز اپوزیسیون راست خود را سرنگونی طلب میداند، آمریکا هم در نهایت خواستار تغییر جمهوری اسلامی است، بخشی از دو خردادی ها تغییرات اساسی در رژیم حاضر را میخواهند، ولی واقعا مقصود این نیروها از رژیم و نظام و تغییر در نظام چیست؟ همه میگویند "اینها" باید بروند اما اینها کی هستند؟ تا دیروز که منظورشان ولی فقیه بود، امروز هم حداکثر از برکناری آخوندهای فاندامنالیست و تغییر هیات حاکمه فراتر نمیروند. آیا واقعا اینها بروند تمامست؟ زندان ها چه؟ سپاه و کمیته و ده ها ارگان سرکوبگر مخفی ونیمه مخفی چه؟ بورکراسی مافوق مردم چه؟ این دم و دستگاه عریض و طویل اداری بخور و بچاپ چه؟ استثمار چه؟ فقر چه؟ نقد نیروهای اپوزیسیون ضد انقلاب این مسائل را حتی لمس هم نمیکند، عمیق نمیشود و چیزی را بطور اساسی و پایه ای تغییر نمیدهد. يك میلیمتر در واقعیت رخنه میکنند و همان اندازه هم میخواهند واقعیت را تغییر بدهند، منافع طبقاتیشان بیش از این اقتضا نمیکند.

مخالفت این نیروها با انقلاب دقیقا به خاطر عمق نقد و تغییرات رادیکالی است که بهمراه خواهد آورد. يك انقلاب پیروز، يك انقلاب چپ به رهبری ما کمونیستها، رژیم و نظام سیاسی و اقتصادی موجود را از پایه به هم خواهد ریخت و هراس و نگرانی نیروهای ضد انقلاب دقیقا از همین جا ناشی میشود. در انقلاب ۵۷ چنین بود و امروز هم چنین است. صفتبندی امروز ضد انقلاب و

ترکیب نیروهای آن اساسا همانست که در انقلاب ۵۷ شاهد آن بودیم. ضد انقلاب حاکم و اپوزیسیون در انقلاب ۵۷، امروز دوباره برای حفظ نظام در برابر انقلاب به صف شده اند.

مروری بر انقلاب ۵۷: بازگشت به آینده با صدلیهای تعویض شده!

برای بهتر دیدن آینده باید نگاهی به گذشته کرد. اجازه بدهید کمی به عقب برگردیم و ببینیم در انقلاب ۵۷ چه اتفاقی افتاد؟ در آن زمان غرب و نظام شاهنشاهی، کسانی که الان اکثرشان در لوس آنجلس جمع شده اند، در ایران حکومت میکردند. دولتهای غربی با او جگیری انقلاب ۵۷ متوجه شدند که نمیتوانند از روبرو انقلاب را کنترل کنند و به شکست بکشاند، یک نیروی ضد انقلابی دیگر، خمینی و اسلام خمینی را در اپوزیسیون شاه پیدا کردند و بجای صحنه راندند. نیروی که بتواند انقلاب را از درون شکست بدهد و همین اتفاق هم افتاد. خمینی را گذاشتند زیر نور افکن و تبدیلیش کردند به رهبر انقلاب و انقلاب را به شکست کشاندند. به نظر میرسد خمینی شاه را انداخت اما کمی عمیق تر مساله را بررسی کنید میبینید خمینی و شاه هر دو اجازه ندادند انقلاب به پیروزی برسد. انقلاب ۵۷ با قیام بهمین تمام نشد، با ۳۰ خرداد ۶۰ تمام شد. نه کارگران بعد از قیام روی کار آمدن خمینی به خانه رفتند، و نه زنان و نه جوانان. تحت نام انقلاب فرهنگی همین آقای سرور و دیگر دو خردادهای خشونت گریز ما به دانشگاهها هجوم بردند و دانشجویان چپ و انقلابی را از دم تیغ گذراندند. در ۲۸ مرداد به کردستان هجوم بردند، انقلاب در کردستان را کوبیدند که به کوه زد و جنگ مسلحانه اش را شروع کرد، جنبش دهقانان ترکمن صحرا را بخون کشیدند، اعتراضات کارگران بیکار در تهران و اصفهان را سرکوب کردند، به تظاهرات زنان علیه حجاب با اسید حمله بردند و حجاب را بر سرشان میخ کردند و بالاخره در ۳۰ خرداد ۶۰ یورش همه جانبه شان را آغاز کردند و هر که لباس و قیافه اش به کمونیست و انقلابی شبیه بود را دستگیر کردند و به زندان انداختند

و ۹۰ در صد کسانی که گرفته بودند را اعدام کردند.

این سیر تحولات را که در نظر بگیریم می بینید بختیار و بازگان و خمینی ادامه از هاری و شریف امامی و هویدا هستند. آنچه ضد انقلاب حاکم نتوانست انجام دهد، اپوزیسیون ارتجاعی به اسم انقلاب بقدرت رسید و به انجام رساند. آن زمان شاه و از هاری و بختیار و بازگان و خمینی همه مقابل انقلاب بودند و برنده خمینی بود، کسی که بالاخره نتوانست انقلاب را بکشد.

اگر در هر یک از این ایستگاهها میتوانستند انقلاب را متوقف کنند آنکه برای نجات نظام بمیدان آمده بود دولت بعدی را شکل میداد و میماند. اگر بختیار میتوانست انقلاب را بخواباند او ماندگار میشد و اگر شریف امامی و یا از هاری از عهده انقلاب بر می آمدند آنها میماندند. اما انقلاب متوقف نشد و از همه اینها گذر کرد. بازگان، اولین نخست وزیر خمینی، میگفت

امروز که تحولات را نگاه میکنید ببینید همان نیروهای سال ۵۷ دوباره برای حفظ نظام از خطر چپ به تکاپو افتاده اند. میخواهند همان داستان را تکرار کنند، با این فرق که جاها عوض شده است. اپوزیسیون ارتجاعی دیروز حاکم است، و حاکم دیروز اپوزیسیون ارتجاعی اوست. اما همچنان هر دو در مقابل انقلاب قرار گرفته اند. همچنان مساله حیاتی این نیروها حفظ نظام است، حفظ نظام سرمایه در ایران. انقلاب که در میگردد تاج و عمامه کنار هم قرار میگیرند تا سر را نجات بدهند. آقای سازگارا و داریوش همایون و رضا پهلوی و آیت الله منتظری خطر انقلاب را بسو میکشند و زیر علم فراندوم کنار هم قرار میگیرند.

باران میخواستیم سیل آمد، و این سیل آنقدر ادامه یافت تا بالاخره خمینی در ۳۰ خرداد ۶۰ شمشیرها را از رو بست و مبارزه مردم را بخون کشید.

در انقلاب ۵۷ هم گرچه چپ قوی نبود اما مردم برای همین خواستههای مبارزه میکردند که امروز مطرح میکنند. برای آزادی و برای برابری و برای رفاه. و در مقابل انقلاب و مردم انقلابی صفی شکل گرفت که اجزا، متشکله اش همین مهره ها و عوامل ضد انقلابی امروز بودند: آقای جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا و متحدین اروپائیش که در کنفرانس گوادولوپ بر سر چگونگی مقابله با انقلاب ایران به توافق رسیدند، ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی که آن زمان در حکومت بود، و جنبش ملی- مذهبی که به قدرت رسید و انقلاب را تحت نام انقلاب سرکوب کرد. این

مجموعه نظام را نجات داد. نظام شاهنشاهی را نتوانستند حفظ کنند اما نظام سرمایه داری ایران را در مقابل خطر چپ نجات دادند. بهیچوجه نمیخواستند در یک کشور همسایه شوروی چپ بقدرت برسد، طرح کمربند سبز را پیاده کردند و از کمونیستها حمام خون براه انداختند. انقلاب ۵۷ را در واقع ضد انقلاب حاکم و محکوم، سرنگون کننده و سرنگون شونده، در نهایت به شکست کشاندند. و در نتیجه یکبار دیگر طبقه بورژوازی ایران برنده شد. کمونیست کسی که خمینی براه انداخت شاهنشاه آریامهر در خواب هم نمیدید.

چنان تیغ را برداشتند و هر کس جرات کرده بود اسم لنین را بیاورد و کتاب جلد سفید بخواند و یک میتینگ چپی برود را از دم تیغ گذراندند که فکر میکردند تا صد سال در این شوره زار کمونیسم نمیروید. اما اشتباه میکردند. ما اجازه ندادیم، و امروز حزبی به عظمت حزب کمونیست کارگری یک

مهره تعیین کننده اردوی انقلاب است. اگر ما در صحنه نبودیم چه بسا در رابطه با انقلاب آتی ایران هم همین سناریو را تکرار میکردند.

امروز که تحولات را نگاه میکنید میبینید همان نیروهای سال ۵۷ دوباره برای حفظ نظام از خطر چپ به تکاپو افتاده اند. میخواهند همان داستان را تکرار کنند، با این فرق که جاها عوض شده است. اپوزیسیون ارتجاعی دیروز حاکم است، و حاکم دیروز اپوزیسیون ارتجاعی اوست. اما همچنان هر دو در مقابل انقلاب قرار گرفته اند. همچنان مساله حیاتی این نیروها حفظ نظام است. حفظ نظام سرمایه در ایران. انقلاب که در میگردد تاج و عمامه کنار هم قرار میگیرند تا سر را نجات بدهند. آقای سازگارا و داریوش همایون و رضا پهلوی و آیت الله منتظری خطر انقلاب را بسو میکشند و زیر علم

فراندوم کنار هم قرار میگیرند. دفتر تحکیم وحدتی که داخل رژیم وقتی میگفت من میخواهم نظام بماند مقصودش از نظام، جمهوری اسلامی منهای فقیه بود، وقتی بیرون رژیم میگفت باید نظام بماند دیگر مقصودش حکومت اسلامی نیست، منظورش نظم سرمایه داری است، میگفت باید ارتش و پارلمان و وزارت اطلاعات و بوروکراسی مافوق مردم و تقدس مالکیت خصوصی و سود و سرمایه بر جا بماند. و از این نقطه نظر تفاوتی با صف سلطنت طلبان ندارد.

اما نیروهای این صفتبندی جدید در عین حال ادامه همان جنبشهای اجتماعی قدیمی هستند. فراندوم از این نقطه نظر نیز خاصیتی جادویی دارد.

فراندوم: محل تلاقی دو جنبش

بخش از رژیم بیرون انداخته شده دو خرداد، یعنی اساسا دفتر تحکیم وحدت، علم فراندوم را برای تغییر

قانون اساسی بلند کرده است. قبلا هم دو خرداد از فراندوم صحبت کرده بود اما هدفش محدود کردن اختیارات ولایت فقیه بود. سلطنت طلب هم قبلا فراندوم را به نوعی در رابطه با تعیین حکومت و بازگرداندن شاهزاده به تخت سلطنت مطرح میکرد. ولی این فراندومی نه آن. از دو خردادی میپرسید که امروز مطرح میکنند نه اینست و میگوید اصلاحات از درون حکومت به بن بست رسیده است، فراندوم پرچم اصلاحات از بیرون رژیم است. اصلاحات را هم اینطور معنی میکنند که میخواهند قانون اساسی را عوض کنند. سؤال فراندوم نه نوع رژیم است، نه نوع دولت و کابینه است و حتی محدود کردن اختیارات ولی فقیه هم نیست. موضوع تغییر قانون اساسی در چارچوب حقوق بشر است. بنابراین دو خردادی از رژیم رانده شده میتواند بگوید من هنوز

"اصلاح طلب" هستم، درون رژیم به بن بست رسیده ام و میخواهم از بیرون اهدافم را دنبال کنم.

در صف سلطنت طلبان اعلیحضرت هم طرفدار فراندوم شده است. اپوزیسیون راست میگفت "فراندوم بر سر قانون اساسی است ولی معلوم است که تغییر قانون اساسی در نهایت یعنی تغییر نظام". منظورشان هم از سرنگونی، رژیم چپ و انقلاب مخملی است. پرچی را بلند کرده اند که هم استحاله است هم نیست، هم سرنگونی است و هم نیست، هم میتواند شاه را برگرداند و هم میتواند تنها ولی فقیه را محدود کند، و خلاصه کیسه گشادی است که همه چیز را در خود جا میدهد. هر کسی از ظن خود طرفدار این طرح است. اما وقتی در این طرح دقیق میشوید می بینید اصلا خاصیت مفید و شان نزولش در همین ابهام و دوپهلوی بودن آن است. دو خردادی میخواهد بگوید "دوره گذشته ام تمام شد، خودم هم از دو خرداد عبور کردم، اما همچنان دنباله جنبش ملی-مذهبی، جنبش تغییر و استحاله هستم. من همان رفرمیست داخل رژیم هستم که فقط به بیرون کوچ کرده ام". سلطنت طلب هم میتواند بگوید "من همان سرنگونی طلبم. مگر میشود رژیم بماند و قانون اساسی اش تغییر کند؟" می بینید که وجه مشخصه این شعار و خاصیت این پرچم اینست که دو جنبش اجتماعی مختلف که دو سیاست و دو خط مختلف دارند بتوانند پرچم واحدی داشته باشند و کنار یکدیگر بایستند.

سلطنت طلب وقتی میگفت فراندوم آمریکا را از در عقب وارد میکند، فراندوم برای او معادل رژیم چپ و انقلاب مخملی است (محض اطلاعات انقلاب مخملی اسم بعد از جنگ سردی کودتا است!). سلطنت طلب امیدوارست آمریکا پشت فراندوم بیاید و اعلیحضرت را به تاج و تخت برساند. برای دو خردادی مساله کماکان تغییر رژیم به شیوه تدریجی و قدم قدم است. ولی هر دو پرچمشان را در برابر انقلاب بلند کرده اند. هر دو ظاهرا از خشن بودن انقلاب ناراحتند. یکی معمار شکنجه گاههای جمهوری اسلامی بوده و دیگری برای هجوم آمریکا به عراق هورا کشیده است اما نوبت انقلاب که میرسد هر دو از خشونت

بدشان می آید!

رفراندم پرچی است که اجازه میدهد تا دو جنبش اجتماعی متفاوت، ملی مذهبیون و ناسیونالیسم عظمت طلب، در ضمن حفظ استقلال، این تفریطاتی از انقلاب را با صدای بلند اعلام کنند. اما آیا این پرچم ماندگار است و رفراندومچپها متحد خواهند ماند؟ بهیچوجه. این پرچم بالا نرفته به زمین افتاد. خود رفراندوم چی ها هم میدانند این طرح عملی نیست و عملا کنارش گذاشته اند، اما صفتبندی طبقاتی که شکل گرفته ماندگارتر است. و هر چه به انقلاب نزدیک تر بشویم این صفتبندی محکم تر میشود. ممکن است پرچم ها و شخصیتهای جدی تری پیدا کنند و حتی یک رهبر واحد پیدا کنند، ممکن است بخش وسیعتری از سلطنت طلبان و دو خردادیهها کنار هم قرار بگیرند، رفراندوم تازه آغاز این تحول بود. باید روندی که شروع شده است را دید و نقد و افشایش کرد و در برابرش ایستاد. تا همینجا برخورد حزب ما به طرح رفراندوم نقش عمده ای در ناکام ماندن این طرح داشته است و در قدمهای بعدی نیز حزب صف ضد انقلاب را راحت نخواهد گذاشت. ما نمیگذاریم تجربه شکست انقلاب ۵۷ تکرار شود.

تهدید نظامی:

ضد انقلاب تعرض میکند

قبل از اینکه به صف انقلاب بپردازیم باید موقعیت و حرکات تازه یک مهره اصلی در صف ضد انقلاب، یعنی غرب و آمریکا را نیز بررسی کنیم.

آخرین حرکت آمریکا تهدید به حمله نظامی است. اعلام کرده اند که ممکن است به تاسیسات هسته ای جمهوری اسلامی حمله کنند. می گویند شناسائی ها و تجسسهایشان را کرده اند، اهداف را معلوم کرده اند و آماده حمله اند. ظاهرا این مساله به اوضاع داخلی ایران ربطی ندارد. آمریکا مدتهاست که جمهوری اسلامی را بعنوان محور شر خوانده است و حالا فرصت را مناسب دیده تا تعرض بکند. اما کمی که در مساله دقیق شویم میبینیم حرکت آمریکا نیز از همان منطقی پیروی میکنند که کل نیروهای ضد انقلاب را به تکاپو

و داشته است. هدف آمریکا از این تهدیدات چیست؟ آیا واقعا هدف آمریکا در این حرکت مشخص سرنگونی جمهوری اسلامی است؟ در مورد عراق هدف سرنگونی صدام بود. هیچ یک از مانورهای دیپلماتیک و عقب نشینی های صدام را نپذیرفتند، سازمان ملل و شورای امنیت را نادیده گرفتند و بالاخره حمله کردند و رژیم بعث را ساقط کردند. اما آیا در ایران هم همین داستان است؟ به نظر من چنین نیست. تفاوت اساسی ایران با عراق وجود یک جنبش عظیم اعتراضی و آزادیخواهانه مردم است و همین کل مساله ایران را از مساله عراق متفاوت میکند. هدفی که

سلطنت طلب وقتی میگوید رفراندوم آمریکا را از در عقب وارد میکند، رفراندوم برای او معادل رژیم چپ و انقلاب مخملی است (مخض اطلاعات انقلاب مخملی اسم بعد از جنگ سردی کودتا است). سلطنت طلب امیدوار است آمریکا پشت رفراندوم بیاید و اعلیحضرت را به تاج و تخت برساند. برای دو خردادی مساله گماکان تغییر رژیم به شیوه تدریجی و قدم بقدم است. ولی هر دو پرچمشان را در برابر انقلاب بلند کرده اند. هر دو ظاهرا از خشن بودن انقلاب ناراحتند. یکی معمار شکنجه گاههای جمهوری اسلامی بوده و دیگری برای هجوم آمریکا به عراق هورا کشیده است اما نوبت انقلاب که میرسد هر دو از خشونت بدشان می آید!

آمریکا دنبال میکند همانطور که اعلام کرده اند یک خاورمیانه بزرگ با مدل "دموکراسی" آمریکائی است. و در این خاورمیانه بزرگ جمهوری اسلامی موی دماغ است. امروز جمهوری اسلامی نه بخاطر وضعیت داخلی ایران، بلکه بعنوان مساله ای در خاورمیانه، و مشخصا در عراق و در فلسطین، برای هیات حاکمه آمریکا مطرح شده و اولویت پیدا کرده است. جمهوری اسلامی حامی شیعیان جنوب عراق و مجلس اعلا است، و از حزب الله و حماس حمایت میکنند. هم از نظر سیاسی و هم مالی و نظامی. و

رفراندم پرچی است که اجازه میدهد تا دو جنبش اجتماعی متفاوت، ملی مذهبیون و ناسیونالیسم عظمت طلب، در ضمن حفظ استقلال، این تفریطاتی از انقلاب را با صدای بلند اعلام کنند.

طبیعی است که آمریکا بدنبال عقب راندن جمهوری اسلامی در این عرصه ها به هر قیمت ممکن باشد. حمله نظامی به ایران آخرین راه چاره آمریکا برای رسیدن به این هدف است. بهانه های حمله آمریکا به ایران خود بسیار گویاست. میگویند میخواهند تاسیسات سلاحهای هسته ای جمهوری اسلامی را در هم بکوبند. با حملات حساب شده و دقیق هوائی. قرار نیست نیروی

زمینی و یا حمله همه جانبه ای مانند یورش به عراق در کار باشد. از سرنگونی رژیم ایران هم حرفی بمیان آورده نمیشود. این بار دیگر محور تبلیغات رژیم چپ نیست. میگویند مردم ایران خودشان این کار را خواهند کرد. از طرف دیگر اظهار امیدواری میکنند که مساله با مذاکره حل و فصل شود. شمشیر حمله نظامی را بالا برده اند که شرایط خود را تحمیل کنند و شرط اصلی هم تبعیت جمهوری اسلامی از سیاست خارجی آمریکا در منطقه است. تهدید نظامی اعمال فشار بر جمهوری اسلامی است برای اینکه هراس اش کنند، رام اش کنند و در چارچوب سیاستهای آمریکا در

منطقه بگنجانند. میخواهند در ایران هم جمهوری اسلامی مدل آیت الله سیستانی داشته باشند و نه مدل مقتدی صدر. بعبارت دیگر علیرغم عدم مطلوبیت استراتژیک جمهوری اسلامی برای آمریکا و غرب هدف از مانورهای اخیر سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. در این مقطع بدنبال این هدف نیستند. این سؤال مطرح میشود که چرا؟ و اینجا باید به طرف یگر صفحه نگاه کرد. بخاطر اینکه هیات حاکمه آمریکا هم مثل رضا پهلوی و سازگارا نمیداند اگر رژیم بیافتد چه خواهد شد. مطمئن نیست بتواند

شروط را کنترل کند و بتواند جلوی قدرت گیری چپ را بگیرد. ایران نه عراق است و نه افغانستان. تفاوت اساسی، مردم معترضی هستند که از رژیم متنفرند و مدتهاست مبارزه علیه حکومت را آغاز کرده اند. مردمی که در شهرهای کردستان فستیوالی براه میاندازند که انسان را بیاد فستیوالهای اروپائی میاندازد. مردم در شهر قروه در گوشه کردستان فستیوال آدم برفی بر پا میکنند در

حمایت از حقوق کودکان! لباس شاد میپوشند و به خیابانها می آیند و جشن میگیرند و به بی حقوقی کودک در جمهوری اسلامی اعتراض میکنند. گویا با شهری در سوئیس طرف هستید. با چنین مردم و جامعه ای نمیشود همان کار را کرد که با عراق و افغانستان کردند. مردم مدرن تر و مبارزتر و چپ تر و در برابر مذهب و قومی گری و ناسیونالیسم مصون تر از آن هستند که بشود از بالا برایشان تعیین تکلیف کرد.

این جامعه ای متنفر از حکومت و مترصد فرصت است. در انتخابات قبلی خامنه ای زد توی گوش دو خرداد ده تا شهر شورش

این جامعه ای متنفر از حکومت و مترصد فرصت است. در انتخابات قبلی خامنه ای زد توی گوش دو خرداد ده تا شهر شورش

شد، مردم بر علیه کل نظام بلند شدند. حالا چطور میشود جمهوری اسلامی را، مانند رژیم بعث، با جراحی نظامی از جامعه بیرون کشید و آب از آب تکان نخورد؟! خطر چپ، یک انقلاب چپ و قدرت گیری چپ در ایران بسیار واقعی تر و عاجل تر و حیاتی تر از عراق و افغانستان است و همین خطر است که حمله نظامی برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی را برای طراحان سیاست خارجی آمریکا مقرون به صرفه نمیکند. مانور نظامی آمریکا همانطور که گفتم اساسا اهداف منطقه ای دارد، میخواهند

دخالتهای منطقه ای جمهوری اسلامی را متوقف کنند و ترجیح میدهند که مساله را در سطح دیپلماتیک حل و فصل کنند. خطر انقلاب همه را محتاط کرده است. دولت آمریکا هم امروز در کنار دوستان طبقاتیش ایستاده است و میدانند نباید گز نکرده پاره کرد. میدانند حتی کمی باران بخواد سیل خواهد آمد. و به همین دلیل بدنبال راهیست که در عین رام کردن و به

عقب راندن جمهوری اسلامی عرصه برای انقلاب مردم و عروج چپ هموار نشود. به همین خاطر در این دوره، بر خلاف مقطع حمله به عراق، صحبتی از رژیم چپ در ایران در میان نیست و مساله را اصلا به موجودیت رژیم مربوط نمیکند.

در این میان قیافه رفراندومچپهای سلطنت طلب دیدنی است. طرح رفراندوم را به میان کشیده اند به این امید که آمریکا با نسخه انقلاب مخملی به حمایتش بلند میشود و حالا درست در اوج رفراندوم و حقوق بشری کردن قانون اساسی و خشونت نکنید و مسالمت آمیز باشید اپوزیسیون راست، متحد استراتژیک جهانیان تهدید به حمله نظامی میکند. بی دلیل نیست که صفشان بهم ریخته و مغبون و مستاصل و بی افق شده اند. نمیدانند به کدام ساز برقصند. وقتی که در مقطع حمله به عراق با سر به استقبال رژیم چپ رفتند مقامات آمریکائی حرف خودشان را پس گرفتند و رو سیاهیش به سلطنت طلبها ماند. حالا که خیلی "مودب و متمنن" میگویند رفراندوم و تغییر قانون اساسی، آمریکا طرح حمله نظامی را به پیش میکشد! به نظر میرسد هر کس ساز خودش را میزند. ولی اینجا هم وقتی دقیق میشود میبینید همه یک نگرانی را دارند: هراس از انقلاب و هراس از قدرت گیری چپ. از این نقطه نظر بین بوش و سازگارا و کندولیزا رایس و داریوش همایون و خاتمی تفاوت چندانی نیست.

از سوی دیگر حمله نظامی آمریکا حتی اگر صرفا حمله به یکی دو تاسیسات هسته ای باشد میتواند در کوتاه مدت جو را تماما به نفع رژیم برگرداند. جمهوری اسلامی این زمینه را پیدا میکند که جامعه را دوباره به خفقانی شبیه دوره جنگ ایران و عراق فرو ببرد. اینکه عملا چقدر میتواند این کار را بکند البته مستقیما به مقاومت و پیشرویهای جنبش انقلابی مردم بستگی پیدا میکند ولی در هر حال زمینه مساعدی برای تعرض جمهوری اسلامی بوجود می آید. میبینیم که طرح تهدید نظامی خواص متعددی دارد: همراه و همخوان کردن رژیم اسلامی با سیاستهای آمریکا در عین خود

داری از سرنگونی آن. هرس اش میکنند که اسلام فادامنتالیست نباشد و در عین حال حفظش میکنند که انقلاب نشود و چپ بقدرت نرسد و در همین پروسه این امکان را برای جمهوری اسلامی فراهم میکنند که زبان انقلاب را ببرد. آنچه سازگارا و رضا پهلوی میگویند، بوش با زبان دیگری میگوید. حالا باز وقتی عقب می ایستید و به کل صحنه نگاه میکنید میبینید همه دارند نقش خودشان را در یک هماهنگی اعلام نشده ایفا میکنند، هر یک توانائی ها و وظایف خاص خود را دارد. یکی وزیر است و یکی رخ است و یکی فیل. ولی همه مهره های ضد انقلابند، جزو یک تیم اند، حرکات متفاوتی دارند، قدرت متفاوتی دارند ولی همه یک هدف را دارند. همه مهره های سیاه اند. همه در مقابل صف ما، صف چپ و انقلاب، بازی میکنند.

حالا اجازه بدهید به آن طرف صفحه، به مهره های سفید نیز نگاهی بیندازیم.

آن سوی صفحه شطرنج: حزب، مردم و انقلاب

در سوی دیگر صفحه شطرنج، در برابر این نیروهائی که بر شمرديم، مردم، انقلاب مردم و حزب انقلابی مردم قرار دارد.

مردم و مبارزه مردم يك اسم و عبارت عمومی و انتزاعی نیست، منظور کارگران و زنان و جوانان و دانشجویان، و پرستاران و معلمان یعنی آن بخش های مشخص جامعه است که در همین سه ماه اخیر مشغول اعتراض و اعتصاب و تظاهرات بوده اند. کارگران یعنی کارگران نساجی، کارگران کارخانه شاهر سنندج، کارگران ایران خودرو، کارگران نساجی فومنات، کارگران رینگ سازی مشهد و غیره و غیره که لیست اش طولانی است. فقط اطلاعاتیه های کارگری اخیر حزب ما را نگاه کنید. می بینید در یکی دو ماه اخیر ده ها کارخانه و مرکز تولیدی در حال اعتصاب بوده اند. و مردم به این لیست اضافه می شود.

جنبش دانشجویی که در ۱۶ آذر ما دیدید، بخصوص ۱۶ آذر امسال، که چطور با پرچم سرخ نان و آزادی برای همه بمیدان آمد. شاهد جنبش پرستاران و جنبش معلمان هم هستیم و اعتراضات زنان هم که در سطح وسیعی بر سر حجاب اجباری و آپارتاید جنسی در حال جریان است. در کردستان هم جنبش اعتراضی همیشه فعال بوده است و فستیوال آدم برفیها در دفاع از حقوق کودکان يك نمونه درخشان آنست.

جامعه مدام می جوشد و هر روز اتفاق تازه ای میافتد. وقتی می

دیگر تحلیل و بررسی روند اوضاع را لازم نداشتیم. دیگر این بحث و تحلیلها مورد نداشت. حزی که يك وضعیت سیاسی را تا اتفاق نیافتد نمیبیند بازنده است. هر نیروی سیاسی که بخواهد بر سیر تحولات تاثیر بگذارد، چه انقلابی و چه ضد انقلابی، ناگزیر است از قبل ارزیابی و پیش بینی کند و به استقبال حوادث برود. ستاره های دوردست و نادیدنی را از تاثیراتشان برای سیاره ها و پدیده های کیهانی اطرافشان میشناسند، انقلاب را هم، که البته پدیده ای بسیار کمینی تر و نزدیک تر

جامعه يك واقعیت عینی است که به همه میتوان نشان داد. به عرصه ها و مناسبتها و مسائل و شخصیتها و نوع مصافها و رودرروئی ها نگاه کنید، مساله روشن میشود. تا حدود دو سال قبل این شاخصها چه بود؟ بسته شدن روزنامه سلام، محکومیت آغاچری، دستگیری طبرزدی و منوچهر محمدی، انتخابات رئیس جمهوری و انتخابات مجلس، حاد شدن کشمکش میان جناحهای رژیم و غیره. اینها موضع کشمکش و اعتراض بود و به بهانه چنین

اما منظور ما از انقلاب چیست؟ ممکن است بگوئید کدام انقلاب؟ انقلابی هنوز در کار نیست! ممکن است بگوئید تظاهرات و اعتصاب و شورش وجود دارد اما اینها هنوز انقلاب نیست. درست است، هنوز انقلاب بالفعلی در کار نیست اما ما هم مفسر سیاسی نیستیم. مفسرینی که تکیه کلامشان اینست که "آینده نشان خواهد داد" و نا واقعیتی به چشمشان فرو نرود نمی بینندش! اگر انقلاب بالفعلی در کار بود دیگر تحلیل و بررسی روند اوضاع را لازم نداشتیم. دیگر این بحث و تحلیلها مورد نداشت. حزی که يك وضعیت سیاسی را تا اتفاق نیافتد نمیبیند بازنده است. هر نیروی سیاسی که بخواهد بر سیر تحولات تاثیر بگذارد، چه انقلابی و چه ضد انقلابی، ناگزیر است از قبل ارزیابی و پیش بینی کند و به استقبال حوادث برود. ستاره های دوردست و نادیدنی را از تاثیراتشان برای سیاره ها و پدیده های کیهانی اطرافشان میشناسند، انقلاب را هم، که البته پدیده ای بسیار کمینی تر و نزدیک تر است، میتوان و باید به همین شیوه شناخت. و نه فقط برای مشاهده، بلکه مهمتر از آن برای تاثیر گذاشتن و شکل دادن به آنچه در راهست و در شرف وقوع است. همه اهمیت بحث اینست که وقتی هنوز انقلابی نیست از آرایش سیاسی نیروها انقلاب را ببینید و آستینها را بالا بزنید. بله فعلا انقلابی در کار نیست اما همه بحث اینست که روند اوضاع به سمت انقلاب میرود.

گوئیم مبارزه مردم منظور این اعتراضات مشخص وسیع و زنده و جاری در سطح کل جامعه است. منظور مردمی که در خانه هایشان نشستند، یا مردم علی العموم نیست. مردم اکتیو و فعال مشغول مبارزه را میگوئیم.

اما منظور ما از انقلاب چیست؟ ممکن است بگوئید کدام انقلاب؟ انقلابی هنوز در کار نیست! ممکن است بگوئید تظاهرات و اعتصاب و شورش وجود دارد اما اینها هنوز انقلاب نیست. درست است، هنوز انقلاب بالفعلی در کار نیست اما ما هم مفسر سیاسی نیستیم. مفسرینی که تکیه کلامشان اینست که "آینده نشان خواهد داد" و تا واقعیتی به چشمشان فرو نرود نمی بینندش! اگر انقلاب بالفعلی در کار بود

است، میتوان و باید به همین شیوه شناخت. و نه فقط برای مشاهده، بلکه مهمتر از آن برای تاثیر گذاشتن و شکل دادن به آنچه در راهست و در شرف وقوع است. همه اهمیت بحث اینست که وقتی هنوز انقلابی نیست از شواهد و قرائن و آرایش سیاسی نیروها انقلاب را ببینید و آستینها را بالا بزنید. بله فعلا انقلابی در کار نیست اما همه بحث اینست که روند اوضاع به سمت انقلاب میرود.

چرخش به چپ: شاخصها چه میگویند

ما در دو سال اخیر مشخصا از مقطع ۱۶ آذر ۸۲ اعلام کرده ایم که جامعه به چپ چرخیده است، معنی این چیست؟ آیا آژیتاسیون میکنیم؟ شعار میدهیم؟ دل خودمان را خوش میکنیم؟ خیر! به چپ چرخیدن

مسائلی مردم بخیا بانها میریختند و جامعه شلوغ میشد. مشخصا در دانشگاهها و در جنبش دانشجویی، دفتر تحکیم وحدت نفوذ و برو بیایی داشت. البته در اکثر موارد مردم از این بهانه ها استفاده میکردند که حرف خودشان را بزنند، این جنبش سرنگونی طلبانه مردم بود که از این منفذها استفاده میکرد، اما به هر حال شکل و شیوه و بهانه و موضوع اعتراض را اساسا دوحرداد تعیین میکرد. شخصیتها سروش و حجاریان و آیت الله منتظری و خاتمی و گنجی و آغاچری بودند و مسائل مورد اعتراض این بود که روزنامه سلام را بستند، سخنرانی سروش در خرم آباد را بهم ریختند، فلان کاندید دو خردادی را از لیست انتخابات حذف کردند، فلان شخصیت ملی مذهبی را دستگیر

کردند و غیره. اما امروز چه؟ امروز شاخصها کدامند؟ مسائل و شخصیتها و نبردها کدامند؟ حکم سنگسار حاجیه اسماعیلوند، دستگیری فعالین کارگری در اول ماه مه در سقز، حکم اعدام افسانه نوروزی و شهلا جاهد، تشکیل کانونهای دفاع از حقوق کودک در شهرهای مختلف، گردهمائی های ۸ مارس در تهران و در سنندج، برپائی شانزده آذر سرخ در دوسال پیاپی با پرچم آزادی و برابری و نان و آزادی برای همه، اعتصاب کارگران نساجی سنندج، اعلام همستگی کارگران کارخانه شاهر با این اعتصاب، آهنگ life is life، برپائی فستیوال آدم برفی ها در قروه و سنندج و چندین شهر دیگر کردستان، اینها مظاهر جنبش سرنگونی اند و این روندیست که رو به گسترش است. این چهره امروز جنبش سرنگونی است. این يك جنبش انقلابی است که حتی بعنوان بهانه و محمل به جنبشهای دیگر احتیاجی ندارد، چوبدست دوحرداد را کنار گذاشته است و بر پایه چپ و رادیکالیسم خود ایستاده است. ما در کنگره چهارم این را هم اعلام کردیم که جنبش سرنگونی به يك جنبش انقلابی اعتلا یافته است و امروز این واقعیت روشن تر از پیش در برابر چشمان ماست.

موقعیت یگانه حزب

يك جنبه دیگر این واقعیت نقش و جایگاه حزب ما در این تحولاتست. منظورم تنها نقش سیاسی و اجتماعی عمومی حزب نیست، بلکه نقش مستقیم و عملی حزب در جنبش انقلابی جاری است. دیگر از دفتر تحکیم وحدت و جبهه مشارکت و حزب اخوی جناب رئیس جمهور و دیگر دارو دسته های دو خردادی خبری نیست، دوره دوره کانال جدیدی ها و کنفرانس برلینها است. این را دیگر خود مقامات هم فهمیده اند و مجبور شده اند برسمیت بشناسند. در جریان کمپین نجات جان حاجیه يك خانمی که خودش را وکیل دعای معرفی میکند، و احتمالا عضوی از دفتر

سوسیالیسم پیا خیز، برای رفع تبعیض!

خاتمی است، به مینا احدی زنگ میزند و اعتراض میکند که چرا آبروی جمهوری اسلامی را میبیرد و آقای رئیس جمهور را ناراحت میکنید و بعد هم میگوید "این بار اجازه نمیدهیم موفق شوید! حاجیه سنگسار خواهد شد!" مینا هم جواب میدهد دفعات قبل هم همین را میگفتید! و دو روز بعدش حکم سنگسار حاجیه معلق میشود.

نمونه دیگر در سخنرانی خاتمی در دانشگاه در ۱۶ آذر امسال بود. خاتمی به دانشجویانی که هو اش میکردند هشدار میدهد که از پیکار درس عبرت بگیرید! چرا ناگهان به یاد سازمان پیکار، سازمان کمونیستی که مدتهاست دیگر وجود ندارد، افتاده اند؟ چرا فرض کرده اند مدل این دانشجویان یک

سازمان چپ و کمونیستی است؟ مگر دانشگاه ۱۶ آذر پس از ۱۶ آذر شلوغ نمیشد و دفتر تحکیم وحدت و گنجی و آغاجری و دیگر شخصیت‌های دو خردادی نمایندگانش بودند؟ چرا ناگهان به یاد پیکار می افتند؟ برای اینکه هم میدانند حزب ما در مقابل آنهاست و هم نمیخواهند اسممان را ببرند.

نمیخواهند بگویند حزب کمونیست کارگری. میدانند آنکه پرچم سرخ نان و آزادی برای همه را بلند کرده است و دارد رئیس جمهور و رهبر و قهرمان اسبق دو خرداد را هو میکند آرمان و شعارش از کجا می آید. به نسل جوان میگویند اشتباه چپ نسل قبل را تکرار نکنید، دارند بخمال خود

آنها را از نزدیکی و پیوستن به حزب ما برحذر میدارند. در ۱۶ آذر دو سال قبل هم به دانشجویانی که عرصه را به سخنران تحکیم وحدتی

تنگ کرده بودند هشدار دادند که اینجا کنفرانس برلین نیست! هم میخواهند همه بفهمند منظورشان حزب کمونیست کارگری است و هم نمیخواهند صریحا از ما نام ببرند.

نمونه بارز دیگر اعتصاب کارگران نساجی سنندج است. اینجا دیگر مجبور شدند حتی این نوع ایما و اشاره ها در رجوع به نام حزب را هم کنار بگذارند. مقامات

کارفرما و اداره کار در مذاکره شان با نمایندگان کارگران مطرح میکنند که چرا اخبار اعتصاب و مذاکرات ما روی سایتهای حزب است و کارگران هم جواب میدهند عصر اینترنت است، حق ما را بدهید روی سایتهای ما! انگار در فرانسه ایم! گویا دارد دولت ژیسکار دستن با

اولین بار است که در دل يك اعتصاب و در مذاکره بین نماینده کارگران و کارفرمایان اسم کمونیستها برده میشود و نه کسی توان ارعاب دارد و نه کسی مرعوب میشود. این شکل دیگری از اعتصاب و از حریت است. در روزهای اعتصاب برنامه زنده

نشانه های این روند بود. قطعنامه تجمع بزرگ ۸ مارس سنندج با خواست لغو آپارتاید جنسی و لغو حجاب اجباری، تکرار همین شعارها در کنار نان و آزادی برای همه نمونه دیگر این واقعیت است. در اوج مضحکه هخا که گویا راست ابتکار عمل و دست بالا را داشت، در

خاتمی به دانشجویانی که هو اش میکردند هشدار میدهد که از پیکار درس عبرت بگیرید! چرا ناگهان به یاد سازمان پیکار، سازمان کمونیستی که مدتهاست دیگر وجود ندارد، افتاده اند؟ چرا فرض کرده اند مدل این دانشجویان یک سازمان چپ و کمونیستی است؟ مگر دانشگاه ۱۶ آذر پس از ۱۶ آذر شلوغ نمیشد و دفتر تحکیم وحدت و گنجی و آغاجری و دیگر شخصیت‌های دو خردادی نمایندگانش بودند؟ چرا ناگهان به یاد پیکار می افتند؟ برای اینکه هم میدانند حزب ما در مقابل آنهاست و هم نمیخواهند اسممان را ببرند. نمیخواهند بگویند حزب کمونیست کارگری. میدانند آنکه پرچم سرخ نان و آزادی برای همه را بلند کرده است و دارد رئیس جمهور و رهبر و قهرمان اسبق دو خرداد را هو میکند آرمان و شعارش از کجا می آید. به نسل جوان میگویند اشتباه چپ نسل قبل را تکرار نکنید، دارند بخمال خود آنها را از نزدیکی و پیوستن به حزب ما برحذر میدارند.

نمایندگان ث.ث.ت از دخالت حزب سوسیالیست در اعتصاب مترو پاریس شکایت میکنند. و همان جواب روشنی را میگیرد که کارگر چپ اروپایی در چنین مواردی جلوی کارفرماها و دولتشان میگذارد: حقمان را بدهید، حزب دخالت نمیکند!

این تنها نشانه‌دهنده موقعیت جدید حزب نیست بلکه کلا تصویر جدیدی از وضعیت جنبش کارگری و رابطه آن با حکومت بدست میدهد. در تاریخ جنبش کارگری ایران کم نبوده است مواردی که در دل يك

تولیزیونی ما مستقیما با کارگران اعتصابی و حکومت صحبت میکند و در این برنامه اصغر کریمی به رژیم هشدار میدهد که اگر يك مو از سر نمایندگان کارگران کم شود دنیا را بر سرتان خراب میکنیم! این نمونه را دیگر حتی در کشورهای اروپایی هم ندارید. در کجای دنیا این اتفاق افتاده است که يك تولیزیون کمونیستی در يك برنامه زنده از يك اعتصاب جاری حمایت کند و به آن تریبون بدهد و همه جامعه را در جریان لحظه به لحظه مبارزه کارگران قرار بدهد؟ این يك

خیابانهای تهران شعار میدهند سوسیالیسم بپا خیز برای رفع تبعیض و سوسیالیسم دوی درد مردم. برای اولین بار در تاریخ ایران در خیابانها شعار سوسیالیسم مطرح میشود. شعاری که از جانب يك حزب و در يك آکسیون حزبی طرح نشده است، بلکه مردم خودشان ساخته اند و در دل يك اعتراض و آکسیون عمومی مطرح کرده اند.

این در تاریخ چپ و در تاریخ مبارزات مردم در ایران بیسابقه است. اما طرح این شعار رعدی در يك آسمان بی ابر نیست. چه فعل

وجود و حضور حزب ما امروز با جنبش انقلابی و با سیر تحولات و رخدادها تبیده شده است. یک خصوصیت جنبش سرنوینی شکل گیری روز افزون حریت در روند این جنبش است. بلند شدن پرچم سرخ آزادی و برابری در ۱۶ آذر دوسال قبل در دانشگاه تهران یکی از اولین نشانه های این روند بود. قطعنامه تجمع بزرگ ۸ مارس سنندج با خواست لغو آپارتاید جنسی و لغو حجاب اجباری، تکرار همین شعارها در کنار نان و آزادی برای همه نمونه دیگر این واقعیت است.

اعتراض و اعتصاب کارگری اسم کمونیستها بمیان آمده است. از همان دوره حکومت شاه دولتها هر گاه خواسته اند کارگران اعتصابی را مرعوب کنند گفته اند این اعتصاب زیر سر کمونیستها است و کارگران هم معمولا از خود "رفع اتهام" میکرده اند، اعلام میکرده اند که مستقل اند و مبارزه شان به هیچ حزب و گروهی وابسته نیست. این

نقطه عطف در جنبش کارگری ایران و در جنبش کارگری دنیاست. وجود و حضور حزب ما امروز با جنبش انقلابی و با سیر تحولات و رخدادها تنیده شده است. يك خصوصیت جنبش سرنوینی شکل گیری روز افزون حریت در روند این جنبش است. بلند شدن پرچم سرخ آزادی و برابری در ۱۶ آذر دوسال قبل در دانشگاه تهران یکی از اولین

و انفعال و چه تحول و تخمیری در دل جامعه در حال اتفاق افتادن است که این شعار در خیابانها مطرح میشود؟ همانطور که طرح نام کمونیستها در يك اعتصاب کارگری به شکلی که در نساجی سنندج دیدیم بیسابقه است، طرح شعار سوسیالیسم هم بیسابقه است. اما پایه و زمینه و ریشه اجتماعی هر دو یکی است. رشد نفوذ و محبوبیت

اجتماعی حزب کمونیست کارگری. این واقعیات بروزات اجتماعی تاثیر و نقش حزب ما در جنبش کارگری و در جنبش عمومی علیه جمهوری اسلامی است، اینها بیانگر وزن و ثقل غیر قابل انکار حزب در اعتصابات و مبارزات است. حتی اگر دست اندرکاران و فعالین این مبارزات عضو ما نباشند و یا هیچ رابطه تشکیلاتی با ما نداشته باشند، باز هم حضور حزب را همه جا حس میکنید. دوره دوره کنفرانس برلینیهاست، دوره کانال جدیدی هاست، دوره توده ای شدن و پیروزی کمپینهای حزبی علیه سنگسار و اعدام و در دفاع از حقوق کودکان است، دوره نجات جان افسانه نوزی ها و حاجیه اسماعیلونداهاست.

امروز حزب ما موقعیت منحصر بفرد و تعیین کننده ای دارد. وقتی به صحنه سیاسی ایران نگاه میکنید میبینید فقط يك حزب، حزب کمونیست کارگری است که چشم انداز انقلاب را دیده است و انقلاب را بشارت میدهد. که انقلاب را کوتاهترین و مستمندانه ترین و محتملترین راه سرنوینی جمهوری اسلامی میدانند. حزبی که بخوبی میدانند سناریوی سیاه را دارند خواب میبینند، میدانند کودتا را دارند خواب می بینند، میدانند حمله نظامی و رژیم چنچ و انقلاب مخملی را دارند مطرح میکنند، و دقیقا

چون این احتمالات را میبینند و میدانند، در برابر همه اینها پرچم انقلاب را بلند میکنند و اعلام میکنند که من بشارت دهنده انقلابم، من سخنگو و رهبر و سازمان دهنده انقلابم، و اگر این اسبها دارند شیهه میکشند بخاطر زمین لرزه انقلاب عظیمی است که خطر اش را همه با غریزه طبقاتیشان فهمیده اند و حس کرده اند. این زمین لرزه بزودی اتفاق خواهد افتاد و آتروز از دست هیچیک از مهره های سیاه کمپ ضد انقلاب کاری ساخته نخواهد بود. *

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!